

گذار از نظم هژمونیک به نظم پسا هژمونیک و روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی (۲۰۲۰-۲۰۰۱)

سجاد حسنی^۱

ارسالان قربانی شیخ نشین^۲ *

چکیده

ساخت حاکم بر نظام بین‌الملل و عواقب خاصی که چنین نظامی بر الگوهای تعامل و دوستی-دشمنی منطقه‌ای مترتب می‌سازد، سطح و دامنه تنش‌های ایران و عربستان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در قالب سیاست دوستونی نیسکون، تهران و ریاض با ایفای نقش‌هایی مکمل بازتولید نظم منطقه‌ای مطلوب آمریکا را به عهده داشتند. وقوع انقلاب اسلامی در ایران و پایان جنگ سرد تغییراتی را در این روند به وجود آورد. پرسش اصلی مقاله حاضر این است که ساختار نظام بین‌الملل حد فاصل سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۰ چگونه بر سطح تنش در روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی تأثیر داشته است؟ یافته‌های مقاله با تکیه بر گزاره‌های نظری نواقح-گرایی و رهیافت ثبات هژمونیک نشان می‌دهد که در دوره زمانی مورد مطالعه، اقتدار هژمونیک آمریکا در ساختار نظم بین‌المللی به سمت چندجانبه‌گرایی در حال گذار بوده و به همین نسبت با تضعیف تمرکز ساختاری آمریکا و برجسته شدن نقش روسیه و چین در روندها و پویایی‌های منطقه‌ای خاورمیانه، روابط عربستان سعودی و ایران برای کسب رهبری جهان اسلام و دستیابی به منزلت برتر منطقه‌ای تنش‌های بیشتری را بازتولید نموده است. مقاله حاضر توصیفی-تحلیلی بوده و اطلاعات موردنیاز به روش کتابخانه‌ای و مراجعه به منابع اینترنتی گردآوری می‌شود.

واژگان کلیدی: ایران، عربستان سعودی، نظام بین‌الملل، نظم هژمونیک، پسا هژمونی

۲۸۱

پژوهش‌های روابط بین‌الملل

فصلنامه

پژوهش‌های

روابط بین‌الملل،

دوره دهم، شماره

سوم، شماره پیاپی

سی و هشت

پاییز ۱۳۹۹

۱. گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲. استاد گروه روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی تهران. (نویسنده مسئول).

* arsalangh@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۸/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۵/۸

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره دهم، شماره پیاپی سی و هشت، صص ۳۰۲-۲۸۱

مقدمه

روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی افزون بر مؤلفه‌های داخلی و منطقه‌ای، از ساختار نظام بین‌الملل و متغیرهای برآمده از آن تأثیر پذیرفته است. در سطح داخلی، روند تدریجی ادراک تهدیدآمیز رهبران و سیاستمداران دو کشور از یکدیگر نقش اصلی را در تصاعد بحران در مناسبات دوجانبه داشته است. منازعات ژئوپلیتیکی دو کشور در خلیج فارس و دریای سرخ نیز در این وضعیت دخیل بوده است. رقابت‌های تهران و ریاض به حوزه ژئواستراتژیک و معادله نفتی در اوپک نیز بسط داده شد. تنش‌های دو کشور ریشه تاریخی دیرینه و عمیقی دارد. در سال ۱۳۶۶ یکی از شدیدترین ضربات به روابط دوجانبه وارد شد. در پی کشتار حاجیان ایرانی در این سال تنش‌ها بالا گرفت به نحوی که امام خمینی (ره) اظهار داشتند حتی در صورتی که احتمال بخشش صدام وجود داشته باشد، هیچگاه نمی‌توان خیانت عربستان سعودی به اسلام را فراموش کرد. وقایع حج تمتع سال ۱۳۹۴ نیز موجب تیرگی بیشتر روابط دو کشور شد. سقوط جرتقیل ساخت و ساز و همچنین فاجعه منا دو رویدادی بودند که به خصومت دو کشور دامن زد. در نهایت، دو کشور از ژانویه ۲۰۱۶، متعاقب واقعه حمله به کنسولگری عربستان در مشهد و سفارت این کشور در تهران روابط دیپلماتیک خود را قطع کردند.

متغیر ساختار نظام بین‌الملل و نظم منطقه‌ای شکل گرفته در بستر آن بر پیچیدگی منازعات و چالش‌های تهران و ریاض افزوده است. ساخت حاکم بر نظام بین‌الملل و به تبع آن، نظم خاورمیانه که متأثر از چینش، رقابت و تعامل مجموعه بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های مداخله‌گر فرامنطقه‌ای است، آثار و عواقب خاصی را بر روابط بازیگران واقع در سطح منطقه‌ای مترتب می‌سازد. مناسبات ایران و عربستان و الگوهای تعامل و دوستی - دشمنی این دو کشور نیز تابعی از صورت‌بندی‌های ساختار نظام بین‌الملل و نظم منطقه‌ای خاورمیانه است. ایالات متحده در طول یک دهه پس از جنگ سرد دارای جایگاه منحصر به فردی در ساختار نظام بین‌الملل بود. هرچند با وقوع حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بار دیگر دیدگاه‌های مختلفی در خصوص کاهش قدرت امریکا در رقابت با سایر بازیگران مطرح شد. گروهی از تداوم و تثبیت نظم هژمونیک به سرکردگی امریکا سخن به میان آوردند و گروه دیگری نیز ایده استقرار یک نظم پسا هژمونیک

جدید و شکاف در نظم ساختاری و افتدار هژمونیک امریکا را مطرح کردند. حال پرسش قابل تأمل این است که وجود ساختار هژمونیک یا پسا هژمونیک چگونه بر تنش بین ایران و عربستان تأثیر می‌گذارد؟ به عبارتی، گذار از نظم هژمونیک به پسا هژمونیک یا بالعکس چه تأثیراتی بر سطح و دامنه منازعات تهران و ریاض حد فاصل سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۰ داشته است؟

۱. پیشینه پژوهش

در خصوص روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان منابع فارسی و انگلیسی متعددی به رشته تحریر درآمده است. این منابع را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد؛ گروهی از منابع، از منظری تاریخی و دیرینه‌شناختی روابط دو کشور را مورد بررسی قرار داده‌اند (برای نمونه نک به: موسوی، ۱۳۹۵). آن دسته‌ای از منابعی که از رهیافت تحلیلی- نظری به منظور واکاوی روابط دو کشور بهره گرفته‌اند به تناوب از کلان‌نظریه‌هایی چون رئالیسم تهاجمی (سمیعی و موسوی، ۱۳۹۴) و سازه‌نگاری (متقی، ۱۳۹۳) استفاده کرده‌اند. برخی دیگر نیز قالب‌هایی چون سیاست در جهان آشوب‌زده (مصلی‌نژاد، ۱۳۹۵)، ساختار اقتصادی نظام بین‌الملل (رحمدل و همکاران، ۱۳۹۶)، واگرایی در روابط بین-الملل (ازغندی و آقاعلیخانی، ۱۳۹۲) و ژئوپلیتیک و بازدارندگی (محسنی و همکاران، ۱۳۹۸) را برای تحلیل تنش در روابط ایران و عربستان به کار گرفته‌اند.

پژوهش شوجاهی و شفیک (۲۰۱۸) درصدد بررسی رقابت استراتژیک دو کشور سنتی ایران و عربستان با رویکردی ایدئولوژیک و پیامدهای احتمالی آن بر خاورمیانه برآمده‌اند. به عقیده نگارندگان این پژوهش، رقابت استراتژیک ایران و عربستان، از پارادوکس- های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ناشی می‌گردد. این دو ماهیت این رقابت را در قالب جنگ سرد جدید مورد بررسی قرار می‌دهند که مشتمل بر پیوندهای فراملی، جنگ‌های نیابتی و کنشگران غیردولتی است. اسجد حمید (۲۰۱۷) با بهره‌گیری از چارچوب تحلیل سیاست خارجی و محور قرار دادن موضوع روابط ایران و عربستان و توافق هسته‌ای برجام این ایده را مطرح نموده که قدرت و دستاوردهای نسبی محرکه‌های همیشگی عربستان بوده‌اند؛ در حالی که انگیزه ایران عمدتاً از قدرت، هویت و نگرانی‌های داخلی ناشی می‌گردد.

رابی و مولر (۲۰۱۸) نیز بررسی ژئوپولیتیک فرقه‌گرایی در خلیج فارس را در کانون توجه قرار داده است. به عقیده آنها، رقابت ژئوپولیتیکی میان ایران و عربستان عامل محرکه تشدید اغلب درگیری‌های کنونی خاورمیانه از جمله جنگ‌های نیابتی یمن، عراق و سوریه می‌باشد. این درگیری هویت‌محور در نتیجه جنگ‌های نیابتی زمینه‌ساز تشدید بسیج سنی‌ها بر علیه شیعیان و گسترش فرقه‌گرایی در منطقه شده است. استدلال نویسندگان این مقاله آن است که سطح بالای منازعات فرقه‌ای که از زمان سقوط صدام خاورمیانه را فراگرفته، ریشه در موازنه ناپایدار قدرت در منطقه تابعه خلیج فارس و کشمکش میان دو سنگین‌وزن این منطقه یعنی ایران و عربستان دارد. در نهایت، نورمحمدی و شیفی (۲۰۲۰) معتقدند که ایران و عربستان از دهه ۱۹۵۰ یکدیگر را به عنوان رقیب در نظر گرفته‌اند و رقابت دو کشور طیف وسیعی از موضوعات را در بر می‌گیرد. زمینه‌های این رقابت را می‌توان در قالب‌های گفتمانی شکل‌دهنده به روابط دو طرف از جمله دین، قومیت و ماهیت نظام سیاسی جستجو کرد که به ادراکات متقابل آنها شکل داده‌اند. در این راستا، نقش فرهنگ در شکل‌دهی به منازعه ایران و عربستان برجسته می‌گردد. نتایج این مقاله نشان می‌دهد که دوگانگی عرب-عجم، ضدیت سنی-شیعه و رویکردهای محافظه‌کارانه-انقلابی، بنیان‌های فرهنگی منازعه ایران و عربستان محسوب می‌شوند.

۲. چارچوب نظری

یکی از انتقادات مهمی که تجربه‌باوران به برداشت سنتی از علم وارد می‌کنند از این دیدگاه ریشه می‌گیرد که قطع نظر از اینکه داده‌ها به چه خوبی مؤید بهترین نظریه ما باشند نمی‌توانیم مطمئن باشیم که آن نظریه به‌راستی بهترین نظریه‌ای است که انسان می‌تواند بپردازد. با هر تعداد محدودی از مشاهدات موجود همیشه بیش از یک نظریه وجود خواهد داشت که با این مشاهدات سازگار باشد. بنابراین، داده‌هایی که در هر لحظه مشخص وجود دارد برای تعیین نظریه صحیح به نحوی که تمامی نظریه‌ها جز یکی کنار گذاشته شوند کافی نیست. این نتیجه عمدتاً در قالب اصل کم‌دادگی نظریه‌ها مطرح می‌شود (چرنوف، ۱۳۸۸: ۲۳۴). در ارتباط با موضوع رساله حاضر نیز هیچیک از

نظریه‌های روابط بین‌الملل از جامعیت تحلیلی برخوردار نیستند. در این راستا، تلاش می‌شود از طریق ترکیب گزاره‌های نظری نقص مزبور را برطرف نموده و تحلیل مناسبی را ارائه داد. برای بررسی وضعیت ساختار نظام بین‌الملل می‌توان از گزاره‌های نظری واقع‌گرایی ساختاری یا نواقع‌گرایی بهره گرفت؛ بدین مفهوم که رفتار دولت‌ها در چارچوب ساختار نظام معنا و مفهوم پیدا می‌کند و دولت‌ها به جهت قرار گرفتن در یک ساختار بین‌المللی مشترک، به میزان قابل ملاحظه‌ای برون‌دادهای مشابهی را در عرصه سیاست خارجی و امنیتی خود انعکاس می‌دهند. اما این امر به‌تنهایی نمی‌تواند توضیح‌دهنده و تبیین‌کننده تأثیرات ساختار نظام بین‌الملل بر روابط ایران و عربستان سعودی باشد زیرا نیز در این روند مؤثر است. در این مسیر بایستی توجه داشت گزاره‌های نظری که در پیکره باورهای ما با هم تلفیق می‌شوند باید از لحاظ منطقی با یکدیگر سازگار باشند (چرنوف، ۱۳۸۸: ۲۴۰)؛ از این منظر، به‌رغم وجود برخی تفاوت‌ها میان واقع‌گرایی ساختاری و نظریه ثبات هژمونیک، نظریه گیلپین در ادامه سنت نظری والتز قرار می‌گیرد. در واقع، گیلپین عمده تلاش خود را معطوف به برطرف نمودن کاستی‌های نظریه نواقع‌گرایی به‌واسطه عدم پرداختن به اقتصاد سیاسی بین‌الملل نموده است. ذیلاً به بررسی و تشریح اصلی‌ترین گزاره‌های نظری واقع‌گرایی ساختاری و نظریه ثبات هژمونیک پرداخته می‌شود:

۱.۲. نظریه واقع‌گرایی ساختاری

نظریه واقع‌گرایی ساختاری یا نواقع‌گرایی^۱ به‌عنوان نظریه‌ای بازخوانی شده از واقع‌گرایی کلاسیک، در اواخر دهه ۱۹۷۰ در واکنش به رفتارگرایی و به‌موازات تلاش‌های نظریه‌پردازان جدید برای علمی کردن واقع‌گرایی شکل گرفت. این دیدگاه نظری بیشتر مربوط به نوشته‌های کنت والتز^۲ به‌ویژه اثر پرنفوذش، «نظریه سیاست بین‌الملل»^۳ است. در حالی که نواقع‌گرایی بسیاری از ویژگی‌های واقع‌گرایی کلاسیک نظیر دولت به‌عنوان بازیگر اصلی صحنه سیاست بین‌الملل و قدرت را به صورت مفهوم تحلیلی - محوری حفظ نموده، ولی عمدتاً توجهات را به مختصات ساختاری نظام بین‌المللی دولت‌ها

1. Structural Realism (Neorealism)

2. Kenneth Neal Waltz

3. Theory of International Politics

معطوف می‌کند نه به واحدهای متشکل آن (قوام، ۱۳۸۸: ۸۴). در واقع، نواقح‌گرایی ضمن تأکید بر فقدان اقتدار مرکزی در نظام بین‌الملل، سطح تحلیل را نظام بین‌الملل قرار می‌دهد و معتقد است ساختار نظام بین‌الملل، نوع و قواعد بازی را مشخص می‌کند. در نظام بین‌الملل، رفتار دولت‌ها نسبت به یکدیگر بر پایه نبود اقتدار مرکزی تنظیم می‌شود. مسئله اصلی که برای والتز اهمیت دارد و بنیان نظریه او محسوب می‌شود این است که چرا دولت‌ها در نظام بین‌الملل به‌رغم تفاوت‌هایی که از نظر سیاسی - ایدئولوژیک و غیره دارند، رفتار مشابهی را در سیاست خارجی به نمایش می‌گذارند؟ این شباهت را نمی‌توان بر اساس ویژگی واحدها توضیح داد و در مقابل باید به یک برداشت سیستمی از سیاست بین‌الملل متکی بود. به اعتقاد والتز، هر نظام مرکب از یک ساختار^۱ و واحدهای در حال تعامل^۲ است. ساختار مؤلفه‌ای نظام گستر است که امکان می‌دهد راجع به نظام به‌عنوان یک کلیت بیندیشیم. ساختار در وهله اول با تعامل واحدها شکل می‌گیرد اما بعد از شکل گرفتن، رفتار دولت‌ها را تعیین می‌کند. ساختار بر اساس ترتیب اجزاء تعریف می‌شود و تغییرات در این ترتیبات است که می‌تواند به تغییر ساختاری منجر شود (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۱۳). نحوه توزیع قدرت که در عرصه روابط بین‌الملل به‌صورت یک، دو و چندقطبی نمود پیدا می‌کند، برون‌دادهای سیاست خارجی خاصی را به‌دنبال دارد. موضوع ایده چندقطبی که کنت والتز آن را پس از جنگ سرد دنبال می‌کرد، بر دو بنیان استوار بود: پایان وضعیت دوقطبی و تحقق این مسئله که قدرت امریکا در درازمدت رو به افول است و چندین قدرت بزرگ نیز وجود دارند که درصددند تا تفسیر خاص خود از ایده چندقطبی ارائه دهند. برای تشخیص اینکه کدام کشور یک قدرت بزرگ محسوب می‌شود دو ویژگی مدنظر قرار می‌گیرد: توانمندی‌های مادی و نقش اجتماعی. والتز در این ارتباط معتقد است که توانمندی‌های اقتصادی و نظامی و سایر توانمندی‌های کشورها را نمی‌توان تقسیم کرده و هر یک را به‌طور جداگانه سنجید (هدایتی‌شهیدانی، ۱۳۹۵: ۱۸).

۲.۲. نظریه ثبات همونیک

1. System

2. Structure

3. Interacting Units

تئوری ثبات هژمونیک^۱ در روابط بین‌الملل، از زیرشاخه‌های مکتب رئالیسم است که طبق آن، جریان منظم و باثبات اقتصاد بین‌المللی لیبرال مستلزم مدیریت یک قدرت برتر است. قدرت برتر یا هژمون از یکسو دارای بزرگترین و قوی‌ترین قابلیت‌های اقتصادی (همراه با سطح بالایی از نیروی نظامی و نفوذ ایدئولوژیک) است و از سوی دیگر، مروج فعال اقتصاد لیبرال در عرصه بین‌الملل می‌باشد (قنبرلو، ۱۳۸۵: ۸۵۷). چارلز کیندلبرگر^۲ استفن کراسنر^۳ و رابرت گیلپین^۴ از جمله اصلی‌ترین شارحان این نظریه بوده‌اند.

۲۸۷

در چارچوب نظریه مزبور مفهوم هژمونی به صورت متغیر مستقل در نظر گرفته می‌شود و سعی بر این است تا این مفهوم به مفهوم رژیم (به‌عنوان متغیر وابسته) مرتبط شود. در واقع فرضیه اصلی این نظریه آن است که رژیم‌های باثبات به‌ویژه در روابط اقتصادی بین‌الملل به هژمونی بستگی دارند که مبادرت به ایجاد هنجارها و مقرراتی نموده و سپس بر عملکرد آنها از طریق بهره‌گیری از توانایی خویش جهت ترغیب سایر اعضا برای همکاری تحت قدرت هژمونی آن، نظارت نماید. بهره‌گیری از قدرت مستلزم آن است که هژمون از اقدامات مثبت برای ایجاد ساختاری از انگیزه‌ها از لحاظ مزایا تا پایین‌ترین سطح سلسله‌مراتب قدرت استفاده نموده و بدین ترتیب اعضا را در نظام نگه دارد. با این حال، امکان دارد چالش موقعیت هژمون از طریق منافع تجدیدنظرطلبانه، اسباب سقوط رژیم را فراهم کند (قوام، ۱۳۸۸: ۱۱۷).

یکی از مفروضات کلیدی نظریه ثبات هژمونیک باور به افول قدرت هژمون است. بنابر مفروضه‌های این نظریه، نظام هژمونیک مبتنی بر ناپایداری و مستلزم مداخله مداوم قدرت هژمون است و همین عوامل داخلی و خارجی ناپایدارکننده نظام هژمونیک باعث می‌شود در نهایت قدرت هژمونیک انگیزه و توانایی خود را برای مدیریت نظام خودساخته از دست بدهد. بنابراین، از منظر تئوری ثبات هژمونیک، هژمون آن بازیگری است که قواعد و هنجارها و رویه‌های تصمیم‌گیری حاکم بر نظام بین‌الملل از جمله نظم

پژوهش‌های بین‌الملل
روابط بین‌الملل

گذار از نظم
هژمونیک به نظم
پس‌هژمونیک و
روابط جمهوری
اسلامی ایران و
عربستان سعودی
(۲۰۰۱-۲۰۲۱)

1. Hegemonic Stability Theory

2. Charles P. Kindleberger

3. Stephan Krasner

4. Robert Gilpin

منطقه‌ای را تنظیم می‌کند و در صورت تخطی سایر کشورها و بروز بی‌ثباتی به بازیابی نظم کمک می‌کند. هژمون قدرتی چندبعدی است که متضمن نظم و تعادل نظام می‌باشد؛ به نحوی که با افول آن قواعد و هنجارهای نظام در معرض چالش جدی قرار می‌گیرند. قدرت برتر اقتدار هژمونیک خود را از طریق رژیم‌های بین‌المللی اقتصادی (از جمله گات^۱ و سازمان تجارت جهانی^۲) و امنیتی (ملل متحد و رژیم‌های کنترل تسلیحات و خلع سلاح) اعمال می‌کند و هرگونه تزلزل در این وضعیت به پیدایش بی‌ثباتی در نظم جهانی منجر خواهد شد.

افول قدرت هژمون می‌تواند به یک بحران وسیع جهانی و یا حتی سقوط کل سیستم منجر گردد. نتیجه دیگر افول قدرت هژمون می‌تواند انتقال قدرت به دیگر کشورها باشد. می‌توان گفت که ظهور یک هژمون می‌تواند به ایجاد ثبات و افول آن به ایجاد و گسترش بی‌ثباتی منجر شود. یکی دیگر از دلایل تضعیف ثبات هژمونیک، نابرابری کشورهای عضو غیرهژمون در بهره‌برداری از مزایای ثبات هژمونیک است. ممکن است قواعدی که بر گروهی از دولت‌ها تحمیل می‌شود مزایای کمتری برای آنها به ارمغان آورد، در این صورت دیگر نمی‌توان از مفهوم همکاری متقابل سخن به میان آورد؛ زیرا آنها در قیاس با پایبندی که به رژیم دارند مزایای کمتری دریافت می‌کنند (قوام و می‌ریوسفی، ۱۳۹۵: ۵۸).

۳. گذار از نظم هژمونیک به نظم پسا هژمونیک

از منظر نظری و سیاست عملی، همواره رفتارهای چیره‌طلبانه و هژمونیک قدرت‌های بزرگ با چالش‌هایی مواجه بوده‌اند. آنچه عمدتاً در قالب واکنش‌های مقابله‌گرا یا ضد هژمونیک^۳ از سوی ملت‌ها، گروه‌های مردمی، دولت‌های رقیب و ستیزه‌جو صادر می‌شود. در این ارتباط، مفهوم «کنش ضد هژمونیک» از روند دائمی چالش‌آفرینی، نبرد و تجدید سازمان در برابر قدرت چیره‌جو حکایت دارد. جان ایکنبری^۴ برای تشریح این

^۱. General Agreement on Tariffs and Trade (GATT)

^۲. World Trade Organization (WTO)

^۳. Anti-Hegemonic

^۴. John Eikenberry

نوع رفتار از تعبیر شیوه‌های ممکن برای حفظ ویژگی روابط قدرتی نامتقارن در کنار تداوم استیلا و چیره‌جویی استفاده و آن را چند وضعیت معرفی می‌کند: سلطه تحمیلی که به رفتار کشورهای ضعیف و درجه دوم مربوط می‌شود؛ بازیگرانی که با وجود ناراحتی از وضعیت زیردستی و میل مفرط به رهایی از آن از توانایی مقابله با بازیگر چیره‌جو محروم هستند. وی این حالت را نوعی «امپراتوری غیررسمی» می‌داند. در نوع دوم، یعنی «نظام هژمونیک با حداقل اشتراک منافع طرفین»، دولت هژمون تا میزان مشخصی به توزیع خدمات در مناطق زیردست اقدام می‌کند تا انگیزه‌های آنان در مقابله یا براندازی تا سطح قابل تحملی کاهش یابد (کرمی و کوزه‌گر کالجی، ۱۳۹۳: ۱۳۰).
ذیلاً به بررسی نشانه‌های تئوریک و عملی گذار از نظم هژمونیک به نظم پس‌ساز هژمونیک پرداخته می‌شود:

۳-۱- در حوزه نظری

طی سال‌های اخیر، حضور باثبات و مداوم چین و روسیه در نظم بین‌المللی تحت عنوان قدرت‌های بزرگ، موازنه در نظام بین‌الملل را در زمینه‌های اقتصادی و امنیتی تغییر داده است. چین و روسیه سعی کرده‌اند که با تلفیق توانایی‌های نظامی و اقتصادی خود، هنجارهای بنا نهاده شده توسط ایالات متحده را در جهان امروزی به چالش بکشند. از جمله این اقدامات می‌توان به ایجاد و پایه‌ریزی سازمان‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای اشاره نمود که فرصتی را برای این دو کشور مهیا می‌کند تا سیاست‌های مستقل خود را پیگیری کنند و با ایجاد ائتلاف‌هایی بر تصمیمات تهاجمی واشنگتن در نظام بین‌الملل اثر بگذارند (بازگیر، ۱۳۹۹: ۱۵). فرید زکریا معتقد است نظام سیاسی امریکا توانایی ایجاد ائتلاف‌های گسترده‌ای را که مشکل‌گشای مسائل پیچیده باشد از دست داده است (کلارک و هوک، ۱۳۹۳: ۷۳-۷۲).

جهان چندقطبی در حال ظهور، بیش از جهان تک‌قطبی تحت سلطه ایالات متحده مستعد ستیز از جمله جنگ میان قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای خواهد بود. پایان چیرگی امریکا به معنی آن است که چشم‌انداز راهبردی آغاز سده بیست‌ویکم تفاوتی ریشه‌ای با چیزی خواهد داشت که سیاست‌گذاران امریکایی از ۱۹۴۵ با آن خو کرده‌اند. کل کالبد نظم جهان که ایالات متحده پس از ۱۹۴۵ بر پا کرد بر شالوده تفوق نظامی و اقتصادی

آن کشور مبتنی بود. با از بین رفتن آن شالوده، این بنا هم فرو خواهد ریخت. افت قدرت امریکا به معنی پایان سلطه ایالات متحده در سیاست جهان و آغاز گذار به آرایش تازه‌ای از قدرت جهانی است (لین، ۱۳۹۳: ۹۹). بخش عمده دلارهای امریکا در جهان در اختیار چین است و چین در جایگاه بزرگترین طلبکار ایالات متحده قرار دارد. هند، اندونزی، برزیل و ترکیه نیز وارد صحنه شده‌اند. الگوی سرمایه‌داری استبدادی چین نیز به تدریج صادر شده و الگوی لیبرال امریکا را به چالش کشیده است. شورای اطلاعات ملی امریکا در گزارش دسامبر ۲۰۱۲ خود درباره گرایش جهانی در سال ۲۰۳۰ اذعان کرد: «لحظه تک‌قطبی به پایان رسیده و دوره تفوق امریکا در سیاست بین‌المللی به سرعت در حال افول است» (کلای‌مان، ۱۳۹۶: ۷۰).

۳-۲- در حوزه سیاست عملی

ساختار نظام بین‌الملل از پایان جنگ جهانی دوم با تغییراتی اندک مناسبات ایران و عربستان را تحت تأثیر قرار داد. در دهه ۱۹۷۰ در قالب سیاست دوستونی نیکسون، ایران و عربستان به ترتیب به عنوان ارکان نظامی و مالی-اقتصادی سیاست منطقه‌ای امریکا ایفای نقش می‌کردند. با پایان جنگ سرد و ورود به نظام تک‌قطبی، نقش ریاض در راهبرد خاورمیانه‌ای امریکا تغییر یافت؛ سعودی‌ها تحت تأثیر فشارهای سیستمی روند ادغام در نظم آمریکایی را شدت بخشیده و در عملیات‌های منطقه‌ای ایالات متحده از جمله اخراج صدام از کویت حضور فعالی را ایفا نمودند. در مقابل، جمهوری اسلامی ایران با بهره‌گیری از سیاست نه شرقی نه غربی گفتمان و رویکرد متفاوتی را در ضدیت با ساختار نظام بین‌الملل و نظم منطقه‌ای برآمده از آن بازتولید کرد.

یکی از نشانه‌های گذار به نظم پساژئومونیک، افزایش بی‌ثباتی و ناامنی در زیرسیستم‌های منطقه‌ای چون خاورمیانه و شمال آفریقا است. مقامات دولت اوباما در آوریل ۲۰۱۲ اذعان کردند که بودجه‌ای برای حمله به سوریه وجود ندارد و به اجبار به راه‌حل دیپلماتیک برای بحران سوریه تن دادند (کلای‌مان، ۱۳۹۶: ۷۴). به موازات این روند، ایالات متحده تلاش نمود هزینه‌های توازن قوای منطقه‌ای را به متحدان و شرکای منطقه‌ای خود واگذار کند. این عامل وضعیت هرج‌ومرج‌گونه خاورمیانه را تشدید کرده

و کشورهایی چون ایران و عربستان را که از زمینه‌های بالقوه تنش ژئوپلیتیکی و هویتی برخوردارند، در شرایط تصاعد بحران قرار داده است. دولت ترامپ معتقد است که کشورهایمانند چین با بهره‌گیری منافع حاصل از ثبات هژمونیک فراهم‌شده از سوی آمریکا- بدون اینکه سهمی از هزینه‌های آن را پرداخت کنند- در عمل بیشترین سود را از وضعیت یادشده برده‌اند. در چنین شرایطی دولت ترامپ رهیافت کالایی کردن امنیت را تعقیب نموده و ضمن کاهش هزینه‌های مداخله‌گری و سیاست خارجی آمریکا، از تأمین امنیت به‌عنوان یک خیر مشترک و کالای عمومی برای همگان خودداری می‌کند. برآیند این وضعیت خروج آمریکا از رژیم‌های بین‌المللی اقتصادی و امنیتی جهانی و تضعیف نظم اقتصادی و امنیتی منطقه‌ای شکل‌گرفته در بستر آن است.

۲۹۱

پژوهش‌های بین‌المللی
روابط بین‌الملل

گذار از نظم
هژمونیک به نظم
پس‌هژمونیک و
روابط جمهوری
اسلامی ایران و
عربستان سعودی
(۲۰۲۱-۲۰۰۱)

۴. گذار ساختاری به نظم پس‌هژمونیک در تفکر استراتژیک عربستان

ورود به هزاره جدید با تحولی عمده در نظم بین‌المللی همراه شد؛ در واقع، وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ اتحاد سنتی واشنگتن و ریاض را به شدت تحت تأثیر قرار داد. ۱۵ نفر از ۱۹ مهاجم حملات ۱۱ سپتامبر از اتباع سعودی بودند، در حالی که ریاض مدعی بود نقشی در این خصوص نداشته است. قانون عدالت علیه حامیان تروریسم موسوم به جاستا که توسط کنگره و با رأی قاطع دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات تصویب شد، به خانواده‌های قربانیان حملات ۱۱ سپتامبر اجازه می‌داد از دولت سعودی شکایت کرده و غرامت دریافت کنند. ۲۸ صفحه از گزارش ۹۰۰ صفحه‌ای به پیوندهای عربستان با افراط‌گرایی اشاره می‌کرد (Bocchi, 2019). انتقال فرماندهی نیروهای مرکزی آمریکا از عربستان به قطر (پایگاه العدید) از سال ۲۰۰۳ تردیدها در خصوص نقش و جایگاه ریاض در سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا را تقویت نمود (Gordon and Schmitt, 2003).

عربستان سعودی که در مواجهه با تهاجم شوروی به افغانستان از طریق حمایت مالی، سیاسی و تسلیحاتی از مجاهدین افغان نوعی نفع مشترک با آمریکا علیه نفوذ کمونیسم در این کشور شکل داده بود، انتظار داشت در جریان حمله دولت بوش به افغانستان نقش ویژه‌ای را ایفا نماید. ریاض سقوط صدام را به‌منزله اشتباه استراتژیک واشنگتن

قلمداد می‌کند. به‌عنوان مثال، سعود فیصل دیپلمات کهنه‌کار سعودی حمله آمریکا به عراق را «هدیه‌ای در دیس نقره‌ای به ایران» معرفی می‌کند (خضری و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۸۶). از این منظر، سقوط رژیم بعث صدام به‌عنوان یکی از دشمنان استراتژیک ایران نوعی خلأ قدرت را در صحنه سیاسی عراق به‌وجود آورد که جمهوری اسلامی با بهره‌گیری از تحول یادشده توانست موازنه قوا را در روندهای سیاسی این کشور به‌دست گیرد. همزمان با تغییر موازنه قوا به‌نفع ایران، نقش و جایگاه عربستان در عراق کاهش پیدا کرد و دو طرف تا آستانه قطع روابط دیپلماتیک حرکت کردند.

تحول بعدی همگام با ظهور و گسترش تحولات بیداری اسلامی خاورمیانه و شمال آفریقا صورت گرفت؛ جایی که دولت اوپاما از متحدان عرب خود در مقابل دومینوی اعتراضات مردمی حمایت چندانی نکرد. سقوط متحدان سنتی ریاض در جهان عرب از جمله علی عبدالله صالح در یمن، حسنی مبارک در مصر و زین‌العابدین بن‌علی در تونس، مقامات پادشاهی را متقاعد ساخت که تضمین‌های امنیتی واشنگتن از اعتبار چندانی برخوردار نیست. عدم پشتیبانی آمریکا از مبارک این نگرانی را در میان مقامات ریاض به‌وجود آورد که در صورت شروع اعتراضات در عربستان، پادشاهی نیز به سرنوشت قاهره دچار خواهد شد (رستمی و کریمی، ۱۳۹۶: ۲۷۰). سرایت دامنه تحولات به شبه‌جزیره عربستان از جمله بحرین، یمن، عمان، امارات و حتی عربستان نیز معادله امنیتی ریاض را پیچیده‌تر نمود. از این‌رو، ریاض برخلاف رهیافت دولت اوپاما سیاست ضدانقلابی‌گری را در قبال اعتراضات مردمی خاورمیانه در پیش گرفت.

مذاکرات مستقیم ایران و آمریکا در قالب گفتگوهای هسته‌ای تهران و ۵+۱ که در نهایت به انعقاد برجام منجر گردید، به‌وضوح در تعارض با منافع ریاض قرار داشت. مقامات سعودی اعتقاد داشتند چنین توافقی ضمن به‌رسمیت شناختن غنی‌سازی اورانیوم توسط ایران، توانایی این کشور در حمایت از متحدان و گروه‌های شبه‌نظامی‌اش را افزایش می‌دهد. از این منظر، حل‌وفصل تدریجی معادله تهران- واشنگتن به‌مفهوم تعمیق بیشتر واگرایی در روابط آمریکا و عربستان بود. سعودی‌ها با عنایت به تحول یادشده، راهبرد تنوع‌بخشی به شرکای راهبردی خود را با جدیت بیشتری در دستورکار قرار دادند. به‌رغم اتکای سیستم دفاع موشکی پادشاهی سعودی به سامانه پاتریوت امریکایی، ملک

سلمان در جریان سفر به مسکو در اکتبر ۲۰۱۷، خرید سامانه اس ۴۰۰ را نهایی کرد (Reuters, Oct 2017).

ریاض هرچند از ترور سردار سلیمانی و درگیری روزافزون آمریکا و ایران راضی به نظر می‌رسید، اما نگرانی‌های جدی در زمینه هدف قرار گرفتن زیرساخت‌های حیاتی سعودی و تداوم جنگ فرسایشی یمن تداوم یافت. پادشاهی می‌داند که در صورت وقوع جنگ به یکی از سکوه‌های پرتاب ترامپ و سرمایه‌گذار اصلی ماجراجویی او تبدیل می‌شود. حتی در صورت توفیق ترامپ در پیاده‌سازی سیاست «تغییر رژیم» در مورد ایران نیز ریاض امنیت نخواهد داشت؛ چراکه ممکن است عربستان هدف بعدی باشد. در سناریوی مزبور، رژیم سعودی به‌مانند سایر متحدان نزدیک آمریکا از جمله کردها و مجاهدین افغان رها می‌شود. بنابراین، ریاض باید توانایی لازم برای تأمین امنیت خود در شرایط فقدان حمایت آمریکا را داشته باشد. رویکرد معامله‌گرانه ترامپ در سیاست خارجی، نگرانی مقامات عربستان سعودی را برانگیخته است. از این منظر، عواقب ناخواسته عدم کارآمدی سیاست‌های آمریکا در رابطه با ایران می‌تواند برای رژیم آل-سعود فاجعه‌بار باشد. افزون بر این، آل‌سعود بدون بهره‌مندی از دشمن خارجی که شعارهای ابر ملی‌گرایانه عربستان را رسمیت می‌بخشد، توانایی لازم برای خاموش کردن صدای انتقادی داخلی را از دست می‌دهد (Al-Rasheed, 2020).

۲۹۳

پژوهش‌های بین‌المللی
روابط بین‌الملل

گذار از نظم
هژمونیک به نظم
پس‌هژمونیک و
روابط جمهوری
اسلامی ایران و
عربستان سعودی
(۲۰۲۱-۲۰۰۱)

۵. گذار ساختاری به نظم پس‌هژمونیک از منظر جمهوری اسلامی ایران

جمهوری اسلامی ایران از زمان وقوع انقلاب اسلامی بر مبنای اصل نه شرقی نه غربی و عدم وابستگی به قطب‌های قدرت جهانی، جهت‌گیری عدم تعهد فعال را سرلوحه سیاست خارجی خود قرار داده است. جمهوری اسلامی بر اساس آموزه‌ها و اعتقادات اسلامی در سیاست خارجی خود از مناسبات مبتنی بر سلطه اجتناب می‌کند. به گونه‌ای که عزت و احترام کشور و ملت در عرصه بین‌المللی حفظ و افزایش یابد. به‌طور منطقی، برتافتن سلطه متضمن و مستلزم عدم وابستگی به نظام سلطه و عدم تعهد نسبت به قدرت‌های سلطه‌گر است (دهقانی‌فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۱۳۰). جمهوری اسلامی نه تنها روابط مبتنی بر سلطه را برنتافته، بلکه به‌عنوان مروج و پرچمدار مقاومت اسلامی در

منطقه ایفای نقش نموده و در تقابل با الگوی مداخله منطقه‌ای امریکا، رهیافت امنیت بومی از رهگذر کنشگری فعال دولت‌های منطقه را طرح و تعقیب کرده است. در همین ارتباط آیت‌الله خامنه‌ای اظهار داشته‌اند: «قدرت آمریکا و اقتدار و هیمنه آمریکا در دنیا رو به افول و رو به زوال است... آمریکای امروز از آمریکای چهل سال قبل که انقلاب پیروز شد، به مراتب ضعیف‌تر است» (بیانات در دیدار دانش‌آموزان و دانشجویان، ۱۳۹۷/۰۸/۱۲).

شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی به‌گونه‌ای پیش رفت که به تدریج موازنه منطقه‌ای به نفع ایران تغییر پیدا کرد. جمهوری اسلامی ایران از سال ۲۰۰۳ با استفاده از خلأ قدرت شکل گرفته در عراق پس‌اصدام توانست موازنه نیروهای سیاسی- نظامی را به نفع خود تغییر دهد. حزب‌الله به‌عنوان یکی از اهرم‌های نیابتی ایران نیز توانست ضمن تبدیل شدن به یکی از بازیگر عمده در صحنه داخلی لبنان، نوعی بازدارندگی را در برابر اسرائیل به وجود آورد. در سوریه نیز دولت اسد روابط بسیار نزدیکی با ایران داشته و به‌عنوان پلی برای الحاق جمهوری اسلامی به نیروهای وابسته به ایران در لبنان و فلسطین عمل نموده است. انعقاد برجام در ژوئیه ۲۰۱۵ نیز ضمن اثبات قدرت بازدارندگی ایران، شرایط مناسبی را برای افزایش فضای حرکتی جمهوری اسلامی در منطقه به وجود آورد. سعودی‌ها تمامی این نشانه‌ها را در قالب‌های تعارضی و تهدیدآمیز ادراک نمودند. آنها معتقد بودند ایالات متحده در انعقاد این توافق دغدغه‌های امنیتی و سیاسی متحدان خلیج‌فارس و عربی خود را لحاظ نکرده است.

۶. تأثیرات گذار ساختاری بر روابط ایران و عربستان

گذار از نظم هژمونیک به پسا هژمونیک تأثیرات سیاسی، امنیتی، نظامی و اقتصادی خاصی را متوجه نظم منطقه‌ای می‌سازد. عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران در حوزه‌های خلیج‌فارس، شبه جزیره عربستان، شمال آفریقا و شامات رقابت جدی دارند. الگوی کلی مناسبات ایران و عربستان نیز با عنایت به تغییرات در قطب‌بندی، چینش و الگوهای تعامل واحدها به تبع از چنین روندی متأثر می‌گردد. در این میان، جنگ عراق (۲۰۰۳)، جنگ اسرائیل و حزب‌الله (۲۰۰۶)، بحران سوریه (از سال ۲۰۱۱)، بحران یمن (

از سال ۲۰۱۵) و بحران قطر (از ژوئن ۲۰۱۷)، اصلی‌ترین نقاط عطفی به‌شمار می‌روند که در تبیین تأثیرات سیاسی، نظامی-امنیتی و اقتصادی روند یادشده قابلیت طرح و بررسی دارند:

۶-۱- تأثیرات سیاسی

در عرصه سیاسی، دکترین چرخش به‌سوی آسیای دولت اوباما و تنها گذاشتن عربستان در بنبوحه منازعه منطقه‌ای با ایران، ریاض را متقاعد نموده تا ضمن ورود مستقیم به جنگ‌های نیابتی خاورمیانه، از ائتلاف‌های منطقه‌ای جدید برای مقابله با تهدیدات خود بهره‌گیرد. عربستان حد فاصل سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۸ تلاش نمود جبهه واحد عربی در برابر ایران را تشکیل دهد (نورعلی‌وند، ۱۳۹۶: ۱۱). در آغاز بیداری اسلامی، سعودی‌ها جبهه طرفدار وضع موجود را در مقابل جهت‌گیری تجدیدنظرطلبانه ایران و محور مقاومت تشکیل دادند. بر این مبنای، ریاض در ائتلاف راهبردی با کشورهای مصر، امارات متحده عربی، بحرین، سودان، جیبوتی و اریتره قرار گرفت. کشورهای چون پاکستان، ترکیه و کویت نیز به‌تناوب در راهبرد ائتلاف‌سازی سعودی‌ها وارد شدند.

ترس عربستان از وعده بایدن در خصوص بازنگری در روابط با عربستان سعودی را می‌توان در دیدار عجولانه محمد بن‌سلمان با بنیامین نتانیاهو و یوسی کوهن در شهر نئوم در ۲۲ نوامبر ۲۰۲۰ مورد ملاحظه قرار داد. بایدن به‌کرات از نقش منفی ریاض در پرونده قتل خاشقچی انتقاد کرده و به‌نظر می‌رسد حمایت از طبقه سنتی خاندان سعودی که در دوره ملک سلمان سرکوب شده‌اند، را در اولویت سیاست راهبردی خود قرار دهد. از این منظر، تحرک اخیر را می‌توان عایق‌بندی روابط دو طرف در مقابل ترکش‌های احتمالی سیاست خاورمیانه‌ای دولت بایدن تلقی کرد. بدین مفهوم که ریاض و تل-آویو دو متحد عمده در منطقه به‌شمار می‌روند که در حال گذار به سطح جدیدی از روابط می‌باشند (Ferziger, 2020). سعودی‌ها برای مقابله با ترکش‌های احتمالی واگرایی در روابط با واشنگتن، حرکت به‌سمت عادی‌سازی روابط با اسرائیل را برگزیده‌اند. محمد بن‌سلمان کارگزار و حامی اصلی چنین راهبردی به‌شمار می‌آید. برای این

۲۹۵

پژوهش‌های بین‌المللی
روابط بین‌الملل

گذار از نظم
هژمونیک به نظم
پسا‌هژمونیک و
روابط جمهوری
اسلامی ایران و
عربستان سعودی
(۲۰۲۱-۲۰۰۱)

منظور وی تهدید مشترک مقابله با ایران را محور تعاملات پنهانی با اسرائیل در دستورکار قرار داده است.

۶-۲- تأثیرات نظامی - امنیتی

در واکنش، ریاض گسترش توان راهبردی را از طریق افزایش خریدهای تسلیحاتی را در دستورکار قرار داده است. به دنبال سقوط مبارک و عدم حمایت آمریکا، سعودی‌ها به این نتیجه رسیدند که باید رأساً مبادرت به تشکیل ائتلاف‌های سیاسی و نظامی - امنیتی کنند. در قالب اجلاس شرم‌الشیخ در مارس ۲۰۱۵، عربستان طرح ایجاد اتحاد استراتژیک خاورمیانه یا ناتوی عربی را در دستورکار سیاست منطقه‌ای خود قرار داد. در دسامبر ۲۰۱۵ نیز سعودی‌ها ائتلاف اسلامی مبارزه با تروریسم را مطرح کردند. مرکز عملیات مشترک این ائتلاف در ریاض قرار دارد. بیش از ۲۰ کشور عربی و ۱۵۰ هزار نیرو با محوریت عربستان سعودی در فوریه ۲۰۱۶ مانور مشترک نظامی با عنوان «تندر شمال» را برگزار کردند (قاسمی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۴۱). سعودی‌ها برای رفع معمای امنیتی ناشی از تهدید انصارالله برای مرزهای جنوبی پادشاهی از مارس ۲۰۱۵ عملیات طوفان قاطعیت را آغاز کردند. در گام بعدی، در ژوئن ۲۰۱۷ عربستان با تشکیل ائتلافی از کشورهای مصر، امارات متحده عربی و بحرین، راهبرد محاصره همه‌جانبه قطر را در پیش گرفت. استدلال ریاض این بود که دوحه و بازوی رسانه‌ای آن یعنی الجزیره در مسیر ضدیت با سیاست‌های شورای همکاری و نزدیکی با ایران، حزب‌الله و حماس گام بر می‌دارد.

اعلام خبر خروج نیروهای امریکایی از منطقه نیز خبر بدی برای مقامات ریاض محسوب می‌شود. خلأ قدرت ناشی از فروپاشی صدام عامل عمده تغییر موازنه قوا به نفع ایران در عراق بود. چنین وضعیتی از طریق افزایش هزینه‌های سیاست منطقه‌ای عربستان، توجه پادشاهی را از اجرای پروژه‌های بلندپروازانه چون چشم‌انداز ۲۰۳۰ و تنوع‌بخشی به اقتصاد را منحرف نموده و توانایی دیپلماتیک - سیاسی ریاض برای مدیریت بحران‌های یمن، لیبی، قطر و بحرین را نیز تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. در نقطه اوج واگرایی عربستان با ایران، اوپاما اعلام کرد دو کشور باید منطقه را شریک شوند. تحول در سیاست خارجی آمریکا و چرخش به سمت شرق نیز تهدیدی جدی برای

مقامات ریاض محسوب به وجود آورد چراکه رهیافت امنیت وارداتی عربستان را به- شدت تحت الشعاع قرار داد. حملات ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۹ به تأسیسات نفتی آرامکو نشان داد که امنیت ریاض برای امریکا چندان اولویت ندارد.

تصمیم دولت ترامپ برای بیرون کشیدن سامانه‌های پاتریوت و بخشی از نیروهای نظامی‌اش از عربستان این واقعیت را برملا کرد که اتکای صرف به تضمین‌های امنیتی امریکا، تأثیرات مخربی بر امنیت پادشاهی دارد. واکنش ریاض در قبال تحول مزبور، اتخاذ سیاست متنوع‌سازی شرکای راهبردی و منابع اقتصادی بود. دونالد ترامپ در تماس تلفنی ۲ آوریل ۲۰۲۰ با محمد بن سلمان، را تهدید کرد که در صورت تمرد پادشاهی آل سعود از سیاست امریکا در کاهش تولید نفت نیروهای امریکایی را از عربستان خارج می‌کند. در این مورد، محمد بن سلمان در هماهنگی با ولادیمیر پوتین تولید نفت خود را به شدت افزایش داد و این امر باعث افت شدید قیمت‌ها در بازار شد؛ به نحوی که قیمت نفت خام امریکا به زیر صفر رسید (Middle East Monitor, May 2020).

۶-۳- تأثیرات اقتصادی

کشف نفت شیل^۱ و تبدیل شدن امریکا به یکی از تولیدکنندگان عمده نفت در بازار جهانی زمینه‌ساز به چالش کشیده شدن معادله نفت در برابر امنیت (پیمان کویسنی^۲ که در سال ۱۹۴۵ میان روزولت و عبدالعزیز پادشاه عربستان به امضا رسید) شده است. بر این مبنا، سعودی‌ها در کنار متنوع‌سازی شرکای سیاسی و نظامی، راهبرد متنوع‌سازی شرکای اقتصادی را نیز تعقیب نموده‌اند. پادشاهی از زمان روی کار آمدن ملک عبدالله تلاش نمود با استفاده از مقوله تجارت انرژی، روابط اقتصادی خود با قدرت‌های نوظهور چون هند، ژاپن، اندونزی، چین و کره جنوبی را گسترش دهد. افتتاح دفتر چشم‌انداز سعودی- ژاپن^۳ در ریاض و پی‌ریزی چارچوب مشارکت راهبردی فراگیر در روابط با چین بخشی از شبکه‌سازی اقتصادی ریاض در مقابل جمهوری اسلامی ایران به‌شمار می‌آید (قاسمی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۴۹). در حوزه اقتصاد سیاسی، ریاض تلاش

۲۹۷

پژوهش‌های بین‌المللی
روابط بین‌الملل

گذار از نظم
هژمونیک به نظم
پسا-هژمونیک و
روابط جمهوری
اسلامی ایران و
عربستان سعودی
(۲۰۲۱-۲۰۰۱)

1. Shale Oil
2. Quincy Pact
3. Saudi-Japan Vision Office

نموده تا از طریق پر نمودن خلأ ایران در بازار جهانی نفت راهبرد فشار بر تهران را افزایش دهد. در چنین شرایطی از یکسو ریاض اهرم فشار در مقابل ایالات متحده را حفظ می‌کند که این امر راهگشای پادشاهی در روند گذار از نظم هژمونیک به نظم پسا هژمونیک خواهد بود و از سوی دیگر رقیب اصلی منطقه‌ای عربستان یعنی عربستان را در تنگنای فزاینده راهبردی و اقتصادی قرار می‌دهد.

نتیجه‌گیری

تغییرات صورت‌گرفته در ساختار نظام بین‌الملل و گذار از نظم هژمونیک به نظم پسا هژمونیک دست‌کم در کوتاه‌مدت و میان‌مدت خللی در روند کلی اتحاد راهبردی ریاض و واشنگتن وارد نمی‌سازد. سیاست فشار حداکثری دولت ترامپ گرچه زمینه‌های لازم برای ترمیم روابط ریاض و واشنگتن را فراهم نمود، اما کماکان مطابقت چندانی میان انتظارات دو طرف وجود نداشت. ریاض خواهان دریافت حمایت حداکثری واشنگتن در برابر تهران بود در حالی‌که دولت ترامپ در راستای حفظ موازنه قوای منطقه‌ای همواره جوانب و ملاحظات معادله قدرت و امنیت را در نظر گرفته است. ترامپ در سخنرانی‌های متعدد اعلان کرد تأمین امنیت متحدان امریکا به‌عهده خودشان است و در غیر اینصورت هزینه‌های تأمین امنیت باید پرداخت شود. از این‌رو، نوعی تعارض میان نقشی که امریکا برای عربستان تعریف نموده و نقش منطقه‌ای که ریاض تعقیب می‌کند، وجود دارد. چنین وضعیتی به‌موازات تقویت نشانه‌های افول اقتدار هژمونیک امریکا به‌ویژه در دهه اخیر پادشاهی سعودی را بر آن داشته تا رهیافت تهاجمی را در سیاست منطقه‌ای خود تعقیب نماید. عدم حمایت قابل اتکای امریکا از متحدان عربی در جریان بیداری اسلامی خاورمیانه و شمال آفریقا، حذف دشمنان اصلی ایران یعنی صدام و طالبان، انعقاد برجام و عدم کسب حمایت مورد انتظار از واشنگتن در روند مداخله‌گرایی منطقه‌ای در سوریه، یمن، عراق و لبنان و به‌ویژه مقابله با قدرت فزاینده ایران در این کشورها شرایط پیچیده‌ای را برای ریاض به‌وجود آورده است. نگاه ابزاری و تحقیرآمیز امریکا به عربستان، نقش مهمی در مخدوش شدن چهره ریاض در افکار عمومی جهان عرب و اسلام دارد. در نقطه مقابل این منازعه، ایران به نحو مناسبی

از روند گذار جهانی و پیچ تاریخی بهره گرفته و پویاها و روندهای منطقه‌ای را در مسیر سیاست منطقه‌ای خود قرار داده است. افول نظم هژمونیک و ظهور بازیگران نوظهوری چون روسیه، و چین و در سطح دیگری ترکیه، عربستان و ایران، دامنه، سطح و ماهیت منازعه تهران و ریاض را متأثر ساخته است. چنین بازیگرانی در روند شکل-دهی به معادلات قدرت و امنیت خاورمیانه وارد شده‌اند. بنابراین، در روند افول نظم هژمونیک مورد نظر ایالات متحده و گذار به نظم پس‌هژمونیک، نوعی بی‌ثباتی در نظم منطقه‌ای خاورمیانه شکل گرفته و کشورها و بازیگران متعدد هریک بنابر منافع خاص خود درصدد بهره‌برداری از این وضعیت و شکل‌دهی به نظم آینده منطقه برآمده‌اند. در معادله ایران و عربستان، دو کشور ضمن تصاعد بحران در حوزه‌های مورد مناقشه، تلاش نموده‌اند وارد بحران‌های امنیتی در حوزه رقیب شوند. از یکسو، عربستان بحران سوریه و اعتراضات عراق را بستر مناسبی برای تغییر موازنه قوا در این کشورها به نفع خود و به ضرر ایران دید و از طریق حمایت مالی و تسلیحاتی از گروه‌های معارض حکومت مرکزی در این دو کشور سیاست تجدیدنظرطلبانه‌ای را اتخاذ نمود. جمهوری اسلامی نیز از طریق حمایت معنوی و مستشاری از انصارالله در یمن عملاً وارد حیات خلوت عربستان و معادلات شبه جزیره عربستان شده است.

منابع

فارسی

- ازغندی، علیرضا و آقاعلیخانی، مهدی (۱۳۹۲)، بررسی عوامل منطقه‌ای واگرایی در روابط ایران و عربستان (۱۳۹۰-۱۳۸۴)، **فصلنامه سیاست**، دوره ۴۳، شماره ۲.
- بازگیر، ادیب (۱۳۹۹)، **آمریکا؛ پایان تاریخ و پایان هژمونی**، تهران: مؤسسه ابرار معاصر.
- بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در دیدار دانش‌آموزان و دانشجویان، ۱۳۹۷/۰۸/۱۲.
- چرنوف، فرد (۱۳۸۸)، **نظریه و زیرنظریه در روابط بین‌الملل**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- حسینی‌متین، سیدمهدی (۱۳۹۱)، **رویارویی امریکا با ایران پس از جنگ سرد**، تهران: مؤسسه ابرار معاصر.

خضری، احسان؛ صفوی، سیدحمزه و پرهیزگار، امین (۱۳۹۴)، ریشه‌یابی منازعات ایران و عربستان،

فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، شماره ۲۳.

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۸)، **سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**، تهران: سمت.

رحمدل، رضا؛ سیمبر، رضا و جانسیز، احمد (۱۳۹۶)، جدال‌های امنیتی ایران-عربستان از منظر

اقتصاد سیاسی بین‌الملل، **فصلنامه سیاست جهانی**، دوره ۶، شماره ۴.

رستمی، فرزاد و کریمی، حمیدرضا (۱۳۹۷)، تبیین عوامل واگرایی در روابط ایالات متحده آمریکا و

عربستان سعودی، **فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست**، سال ششم، شماره ۲۳.

قاسمی، فرهاد، جمشیدی، محمدحسین و محسنی، سجاد (۱۳۹۷)، عربستان سعودی و بازدارندگی

شبکه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، دوره ۲۱، شماره

۸۱

قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۵)، ثبات هژمونیک در استراتژی اقتصادی-امنیتی آمریکا، **فصلنامه مطالعات**

راهبردی، دوره ۹، شماره ۳۴.

قوام، عبدالعلی (۱۳۸۸)، **روابط بین‌الملل؛ نظریه‌ها و رویکردها**، تهران: نشر سمت.

قوام، عبدالعلی و میریوسفی، علیرضا (۱۳۹۵)، جعبه سیاه روابط آمریکا و عربستان و آینده نظم امنیتی

در غرب آسیا، در: **مجموعه مقالات اولین کنفرانس امنیتی تهران**، تهران: ابرار

معاصر.

لین، کریستوفر (۱۳۹۳)، جهان واقعی پس از آمریکا پایان صلح آمریکایی و آینده سیاست جهان، در:

کلارک، شان و هوک، سابرینا، **جهان پیش‌رو؛ مناظره درباره جهان پس از**

امریکا، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

کلارک، شان و هوک، سابرینا (۱۳۹۳)، **جهان پیش‌رو؛ مناظره درباره جهان پس از آمریکا**،

ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

کریمی، جهانگیر و کوزه‌گر کالجی، ولی (۱۳۹۳)، الگوی ضدهژمونیک ایران، روسیه و چین در

آسیای مرکزی، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، شماره ۸۵

کلایمان، آحاروی (۱۳۹۶)، **قدرت‌های بزرگ و ژئوپلیتیک**، ترجمه مهناز محمدی‌زادگان،

تهران: مؤسسه ابرار معاصر و شورای راهبردی روابط خارجی.

محسنی، سجاده؛ قاسمی، فرهاد؛ جمشیدی، محمدحسین و سلطانی‌نژاد، احمد (۱۳۹۸)، تحول در ساختار ژئوپولیتیک جهانی و بازدارندگی نیابتی و یکجانبه ایالات متحده (با محوریت عربستان سعودی)، **فصلنامه ژئوپولیتیک**، سال ۱۵، شماره ۲.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: سمت.
موسوی، سیدمحمد (۱۳۹۵)، تاریخچه روابط ایران و عربستان سعودی از زمان رضاشاه تاکنون (چرخه رقابت و تقابل)، **مطالعات فرهنگی و سیاسی خلیج فارس**، دوره ۳، شماره ۹.

نورعلی‌وند، یاسر (۱۳۹۶)، عربستان سعودی و تلاش برای موازنه‌سازی مجدد در برابر ایران، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال بیستم، شماره ۱.

هدایتی‌شهیدانی، مهدی (۱۳۹۵)، تبیین الگوهای رفتار رقابتی و همکاری‌جویانه قدرت‌های جهانی در تعارضات منطقه‌ای، در: **مجموعه مقالات اولین کنفرانس امنیتی تهران**، تهران: ابرار معاصر.

انگلیسی

- Al-Rasheed, Madawi (2020), US-Iran conflict: Why Saudi Arabia should not jump into the fray, **Middle East Eye**.
- Bocchi, Alessandra (2019), Following the Money: Why is the Saudi Lobby so Powerful in America? **Al Bawaba**.
- Ferziger, Jonathan (2020), Secret Flight Shows Netanyahu and Mohammed bin Salman Joining to Face Biden, **Foreign Policy**.
- Gordon, Michael R. and Schmitt, Eric (2003), After Effects: Bases; U.S. Will Move Air Operations To Qatar Base, **The New York Times**.
- Hameed, Usjid U. (2017), The Saudi-Iranian Rivalry: A Foreign Policy Analysis Approach, **Towson University Journal of International Affairs**, Vol. L No. 2.
- Middle East Monitor, (2020), Trump threatened to withdraw US forces from Saudi Arabia even before oil crisis, <https://www.middleeastmonitor.com/20200501-trump-threatened-to-withdraw-us-forces-from-saudi-arabia-even-before-oil-crisis/>
- Rabi, Uzi and Mueller, Chelsi (2018), The Geopolitics of Sectarianism in the Persian Gulf, **Asian Journal of Middle Eastern and Islamic Studies**, Vol. 12, No. 1.
- Shujahi, Farhat Konain and Muhammad Shafiq (2018), Evaluating Iran-Saudi Strategic Competition in Middle East, **NDU Journal**.

Reuters (2017), Saudi Arabia agrees to buy Russian S-400 air defense system: Arabiya TV, <https://www.reuters.com/article/us-saudi-russia-missiles-idUSKBN1CA1OD>

۳۰۲

پژوهش‌های
روابط بین‌الملل

فصلنامه

پژوهش‌های

روابط بین‌الملل،

دوره دهم، شماره

سوم، شماره پیاپی

سی و هشت

پاییز ۱۳۹۹